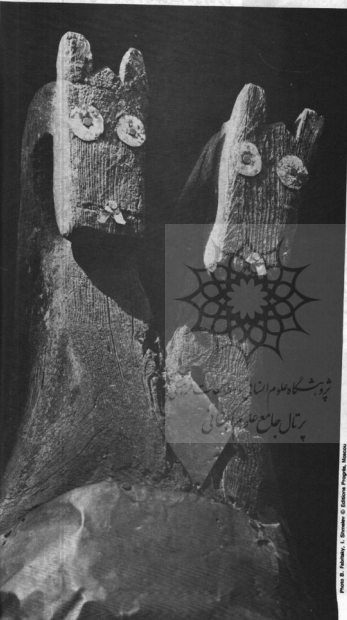


سفر ابن فضلان بر روی رودخانه ولگا

آیا یک فرد روسی در فضای تقریباً بیگانه‌ای که اطراف او را فرا گرفته نوبس آزادی کشف می‌کنند روسها در همه زمانها سرزمین روسیه را در نور دیده‌اند و بر روی آبهای شطوط آن کشتیرانی کرده‌اند. رود ولگا یا طول ۳۶۹۰ کیلومتر که طولانی‌تر از همه رودهای اروپاست و در زمانهای بسیار قدیم همراه و در فزون وسطی اچیل نامیده می‌شد اکنون عمده‌ترین راه آبی روسیه را تشکیل می‌دهد. در سمت چپ تصویر یکی از دهانه‌های جوی معلق به کشتیبار که در قرن هجدهم میلادی رود ولگا را درمی‌نوردیدند دیده می‌شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مجله مطالعات باستان‌شناختی

Photo B. Fedakova, I. Shvabov © Editore Progre, Moscow



این فصلان جزو ایلجیانی بود که المقتدر خلیفه عباسی در سال ۹۲۱ میلادی نزد امیر طوایف بلغار که در کنارهای رود کاما و ولگا مسکن گزیده بودند فرستاد. او از ایتیل پایتخت فلورو سکونت قوم خزرج و از پایتخت بلغار موسوم به بلغار بزرگت که در سلتقای رود کاما و ولگا واقع شده بود و خرابهای آن تا به امروز باقی مانده اند دیدن کرد و در آنجا ونیز در ایتیل با قوم اسلاو آشنا شد. متنی که در زیر می خوانید از کتابی به نام سفر ابن فضلان به کنارهای رود ولگا، که تحت نظارت ای. یوس. کراچکوسکی در سال ۱۹۳۹ در مسکو و لنینگراد چاپ و منتشر شده استخراج گردیده است:

من روسها را وقتی که با کالاهایشان آمدند تا در سواحل ایتیل اقامت کنند مشاهده کردم. هرگز مردمی ندیده ام که رشد پلشتان تا این اندازه کامل باشد. به درخت خرما می مانند. آنها دارای موهایی هستند. نهنبرته دارند و نه پیراهن. دل مردان لباس برهن می کنند که تنها یک طرف بدنشان را می پوشانند و یکی از دستپایشان از آن بیرون می ماند. همه آنها با خورشید مشغولند. چاقو و تیر حمل می کنند و هرگز آنها را از خودشان دور نمی دارند. شمشیرهای آنها پهن و موجدار و بیغهاایشان در فرنگ ساخته شده اند. در سراسر بدن آنها شکل درخت سبز و انسان و چیزهای دیگر خاکوبی شده است. همه زنها بر حسب وضع مالی و ثروت شوهرانشان یک جیمه کوچک آهنی یا مسی تقریبی یا طلائی به تنهایشان ستخاق می کنند و هر یک از این جیمه دارای حلقه ای است که چاقویی بدان بسته شده است. زنان زنجیر طلا یا نقره بر گردنشان می آویزند زیرا وقتی شوهری دهمزار دهم پول داشته باشد یک زنجیر به تنشان اهدا می کند و وقتی که بیست هزار دهم پول داشته باشد دوتا زنجیر به وی هدیه می دهد. و به همین طریق هزار که او دهمزار دهم آسان به دست می آورد زنجیر طلایی به زنجیرهای زنی می آید و به همین جهت است که زلفی مشاهده می شوند که زنجیرهای متعددی بر گردن خود دارند. ولی زیباترین زینت آلات آنها گردن بندهای سبزی است که از خاک رس و از مواد رنگدانه بدلی که گاه در کشتیهای آنها دیده می شود ساخته می شوند. مردان سعی می کنند که به هر وسیله است آنها را برای خود فراهم آورند. هر مردمانی را به یک دهم می خرند و آنها را به بیعت می کشند و برای زنان خود گردنبند درست می کنند.

آنها از سربنهای خود می آیند و در ایتیل که دود بسیار بزرگی است لشکر می اندازند و در ساحل آن خانه های چوبی بسیار بزرگی می سازند. در هر خانه ای گروهی ده نفری یا بیست نفری از آنها و پادشاه از آن گروه می آیند. هر گروهی تیمکتی برای خود دارد که روی آن می نشینند و به داوطلب می پردازند.

وقتی کشتیهای آنها در لشکرگاه توقف می کنند همه با نان و گوشت و شیر و پیاز و نوعی مشروب گرم به ساحل می آیند و هر یک از آنها به سوزی تیر چوبی بزرگی که در آنجا به زمین فرو کوفته شده و روی آن چهره ای شبیه چهره انسان قرار دارد می رود. اطراف تیر به شکل دایره قشالهای کوچکی وجود دارد و پشت این قشالها تیرهای چوبی بلندی به زمین فرو کوفته شده اند. او به قشال بزرگ نزدیک می شود و دیدگان خود را به سوی آن بلند می کند و چنین می گوید: خداوند! من از راه دور آمده ام. و با خود فلان تعداد دام، فلان تعداد خر و سوسر و فلان تعداد پوست و خز و غیره... آورده ام. سپس به سخنان خود چنین می آید: من آمده ام تا این هدیه را به تو تقدیم کنم و بعد همه آنچه را که با خود آورده است جلوی تیر چوبی قرار می دهد و به سخنان خود چنین ادامه می دهد. من آرزو می کنم که خریداری با دینار و دهم فراوان برایم بفرستی تا همه کالاهای را که می خواهم بفروشم از من بخرد و برخلاف سخنان من سخنی نگوید، و پس از آدای این جملات از آنجا دور می شود. هر گاه فروش کالا به دستواری انجام گیرد و مدتی طول بکشد او بار دوم و سوم با هدیه دیگری باز می گردد. اگر آرزوهای او استماعی شفاعت می کند و می گوید: «این هدیه را برای حسن خدایمان و دختران وی آورده ام. او از همه قشالهای دیگر بدون استثناء استماعی میانجیگری می کند. ولی غالباً فروش کالا به آسانی انجام می گیرد و وقتی همه آنها بفروش رسیده می گوید: خدا نکند مرا اجابت کرده است و باید پادشاه آن را ادا کند. از اینرو صدای گریه و شکرشند استماع می کند و آنها را سر می برد. و قسمتی از گوشت آنها را میان فترا تقسیم می کند و باقی آن را به جلوی تیر چوبی بزرگ و قشالهای کوچک اطراف آن می اندازد سپس سر کاوا و گوسفندان را از تیرهای چوبی که در زمین فرو کوفته شده اند می آویزد و وقتی شب فرا می رسد سگها می آیند و همه آنها را می خورند. آنگاه کسی که اینکار را کرده است چنین می گوید: خدای من مرا مورد عنایت خود قرار داد. و هدیه مرا خورده است»